



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام قادر بریسم	جلسه	۴۷	تاریخ	۱۴۰۳ / ۱۱ / ۱۴
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص				
عنوان ۲	زکات الأموال				
عنوان ۳	شرایط وجوب زکات الأموال				
عنوان ۴	مسأله ششم عروه				
عنوان ۵	قول صاحب عروه: عدم مانع شدن خيار بائع از تعلق زکات				
عنوان ۶	اقوال فقها در مسأله • قول اول: احتساب حول بعد از زمان انقضای خيار مطلقاً ➤ اشکال معظم له بر قول اول • قول دوم: احتساب حول حين العقد مطلقاً • قول سوم: تفصیل در مقام				
	مبانی سبب تعدد اقوال در مسأله • مبنای اول • مبنای دوم ➤ اشکال معظم له بر مبنای دوم				

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

درآمد بحث

بحث ما در مسأله ششم از مسائل متفرقه ای بود که صاحب عروه رحمته بعد از بحث درباره شرایط وجوب زکات به آن پرداخته اند. مسأله ششم این بود که: «ثبوت الخيار للبائع ونحوه، لا يمنع من تعلق الزكاة إذا كان في تمام الحول...»^۱. به عبارت دیگر، اگر معامله ای بر جنسی از اجناس زکوی که علاوه بر نصاب، حول نیز در آن شرط است، مانند انعام ثلاثه (گوسفند، شتر، گاو) و موارد مشابه انجام شود، در این صورت اگر معامله همراه با حق خيار فسخ باشد، مثلاً مشتری این اجناس را خریداری کرده و بایع حق خيار فسخ نیز دارد، باید مشخص کنیم که زمان شروع محاسبه حول از چه زمانی است: از زمان عقد یا بعد از انقضای زمان خيار؟

در جلسه پیش، سه قول در این زمینه مطرح کردیم:

۱. العروة الوثقى؛ ج ۲، ص ۲۶۷.

• یک قول این است که باید صبر کرد و زمان حول را پس از انقضای خیار آغاز کرد. این نظر بر مبنای مرحوم شیخ است که می‌فرماید عقد در زمان خیار، متزلزل است؛ بنابراین حول باید پس از استقرار ملکیت مشتری محاسبه شود و این استقرار ملکیت بعد از انقضای خیار خواهد بود. پیش از انقضای خیار، حق تصرف انتقالی در مال وجود ندارد و از این رو زکات به مال تعلق نمی‌گیرد؛ زیرا ملکیت هنوز کامل نشده است. ما در محل خود تمکن از تصرف را شرط وجوب زکات دانسته‌ایم؛ بنابراین باید زمان حول را بعد از انقضای زمان خیار احتساب کرد که این مبنای شیخ طوسی است.

• برخی از فقها، بلکه اکثر فقها، قول دوم را انتخاب کرده‌اند که باید زمان حول را از همان ابتدا و با تحقق عقد حساب کرد. زیرا با تحقق عقد، ملکیت مشتری نسبت به این اجناس، مانند گاو و شتری که خریده، حاصل می‌شود.

در هر حال، مشتری، مالک است و حق تصرف دارد؛ اگرچه حق تصرف به معنای تصرف نقل و انتقال نیست؛ اما مالک می‌تواند از مال، بهره‌برداری کند، مشروط بر اینکه این بهره‌برداری باعث از بین رفتن عین مال نشود. بنابراین، وقتی مالک شد و شرط زکات هم ملکیت است، موضوع وجوب زکات از زمان عقد مشخص می‌شود و حول باید از همین زمان شروع شود.

• قول سوم، تفصیلی است که امثال مرحوم آقای حجت و حاج آقا جمال گلپایگانی و برخی از بزرگان در حاشیه بر عروه مطرح کرده‌اند.

این قول به تفصیل بین دو نوع خیار تفاوت می‌گذارد. اگر خیار به عین تعلق بگیرد و حقی برای صاحب خیار در عین ایجاد کند، مانند بیع خیاری، مثلاً گله‌گوسفندی را خریداری کند و پولش را به بایع بدهد، اما بایع شرط کند که هر وقت پولت را به تو برگردانم، گله‌گوسفند را به من پس بدهی. در این صورت، چنین خیاری حقی است که به صاحب خیار داده می‌شود که هر وقت پولش را برگرداند، عین مال را مسترد کند. این نوع معامله ممکن است رایج باشد. در معاملاتی که افراد به پول نیاز دارند، معمول است که جنسی دارند و به پول هم نیاز دارند و این جنس را می‌فروشند تا در قبال آن پول دریافت کنند. در این حالت، شرط می‌کنند که اگر پول را به او برگرداند، جنس را به او پس بدهند. بزرگان می‌گویند اگر خیار چنین باشد، باید زمان حول را پس از انقضای خیار محاسبه کنیم. اما اگر خیار، خیار معمولی باشد و معامله‌ای انجام شده باشد، خیار فسخ برای یکی از طرفین یا هر دو طرف گذاشته شده، این خیار معمولی تأثیری در وجوب احتساب حول از زمان انقضای خیار ندارد.

مبانی سبب تعدد اقوال در مسأله

حال، بر چه اساسی این سه قول یا سه وجه مطرح شده است؟ اینجا دو مبنا داریم که این دو مبنا تأثیر بر تعدد اقوال دارد. این تعدد اقوال شامل: یک قول مطلق به وجوب احتساب حول از بعد از زمان انقضای خیار، یک قول مطلق به وجوب احتساب حول بعد از زمان عقد، و یک قول به تفصیل در وجوب احتساب حول از بعد از زمان خیار، اگر خیار، خیار متعلق به عین باشد؛ یعنی خیار خیاری که حقی برای صاحب خیار در عین ایجاد می‌کند. و اگر خیار چنین نبود، باید احتساب حول از زمان عقد صورت گیرد.

مبنای اول

مبنای اول این است که آیا خیار مانع از تصرف «من علیه الخیار» است یا نه؟ ما یک «من له الخیار» و یک «من علیه الخیار» داریم. وقتی طرفین معامله ای می کنند، مثلاً یک خیار فسخ برای طرف الف در نظر گرفته می شود که «من له الخیار» است. دومی «من علیه الخیار» محسوب می شود. اگر قائل شویم که خیار موجب می شود که «من علیه الخیار» حق تصرف در عین را نداشته باشد، و نتواند هبه کند یا بفروشد، این یک مبناست. بنابراین، بر مبنای اول، ملکیت، ناقصه است؛ یعنی اگر بگوییم که خیار چنین اثری دارد که اگر خیار باشد، «من علیه الخیار» دیگر حق تصرف در عین ندارد. در این صورت، ملکیت، ناقصه است؛ زیرا ملکیت تامه تمام اختیارات تصرف را به مالک می دهد. در چنین حالتی، مالک شده اما حق تصرف تام ندارد. اگر ما قائل شویم که در وجوب زکات تمکن از تصرف کامل یا تمامیت ملکیت شرط باشد، از آنجا که در زمان خیار، حق تصرف تام ندارد، نمی توان گفت که جنسش متعلق به زکات می شود. بلکه باید صبر کنیم تا زمان خیار منقضی شود و سپس جنس مورد نظر موضوع وجوب زکات قرار بگیرد و از آن زمان به بعد، باید حول را حساب کنیم.

این همان مبنایی است که مرحوم شیخ به آن قائل شده و می گوید که باید حول را از بعد از زمان انقضای خیار حساب کرد.

اما اگر ما قائل شویم که خیار مانع از تصرف در عین نیست به این معنا که صاحب خیار، له الحق است، اما این به این معنا نیست که «من علیه الخیار» نتواند در آن تصرف کند. او می تواند حق خیار خود را اعمال کند و اگر حق خیارش را اعمال نکرد، کسی که خیار بر علیه اوست، اینطور نیست که حق تصرف نداشته باشد و حق انتقال عین، هبه، صلح و امثال اینها را نداشته باشد. در این صورت، دلیلی برای اینکه بگوییم حول را باید از بعد از زمان انقضای خیار حساب کنیم، وجود ندارد. باید حول را از زمانی که ملکیت تحقق پیدا می کند، یعنی از زمان عقد، حساب کرد. نتیجه عقد، انتقال است: انتقال مبیع به مشتری و انتقال ثمن به بایع. وقتی ثمن یا مبیع به مشتری منتقل شد و به ملکیت او درآمد، از همین زمان باید حولش را محاسبه کرد. این هم مبنای وجه دوم است که قائل به این است که مطلقاً در هر خیار باید زمان حول را از زمان عقد به حساب آورد.

مبنای دوم

قول به تفصیل، یک مبنای دیگری اینجا وجود دارد که این مبنای دوم منشأ قول به تفصیل یا عدم قول به تفصیل می شود. این مبنا که در فتوای مسأله، اثرگذار است، این است که اساساً حق خیار را به طور کلی متعلق به عین بدانیم یا متعلق به عقد. به عبارت دیگر، وقتی معامله ای صورت می گیرد، به این صورت که یک گله گوسفندی خریداری می شود، این شخص برای خودش حق خیار قائل است که مثلاً تا سه ماه بتواند معامله را فسخ کند. این حقی که این خیار به وجود می آورد، آیا حقی است که به گوسفندها تعلق می گیرد؟ به عبارت دیگر، این حق خیار به خود عین تعلق دارد، یا حق خیار حقی است که در خود عقد برای ذوالخیار ثابت می شود؟ یعنی صاحب خیار می تواند عقد را به هم بزند و کاری به عین ندارد؛ حق خیار، خیار فسخ عقد است، حقی است که به عقد تعلق می گیرد و به عین، تعلق نمی گیرد. بنابراین، عین، به مشتری منتقل شده و از ملک فروشنده خارج شده است، ولو اینکه بایع خیار دارد. اما از ملک بایع خارج شده و وارد ملک

مشتري شده است. حال که اینگونه است، به چه وجهی می توان گفت که باید حول را از زمان انقضای خيار حساب کنیم؟ پس مبنای دوم این است که باید ببینیم حقی که خيار ایجاد می کند به عین تعلق دارد یا به عقد؟ کسانی که قائل به تفصیل شده اند در خصوص خيار رد ثمن یا بیع خياری، که مثلاً گوسفندش را می فروشد، ولی به مشتري شرط می کند که «من گوسفندها را به تو می فروشم به شرطی که هر وقت پولت را پس دادم، تو آن گوسفندان را به من پس بدهی»، در این نوع از خيار، حقی که ایجاد می شود، حق در عین است. چرا؟ زیرا وقتی می گوید که اگر پولت را پس دادم، پس باید مبیع را پس بدهی. این نوع شرط خيار یک الزام ضمنی دربردارد که به موجب آن، مشتري حق تصرف در عین را ندارد، اینکه گوسفندان را سر ببرد و از بین ببرد یا بفروشد. چون می گوید اگر من پول را برگردانم، باید گوسفندان را پس بدهی. بنابراین، معلوم می شود که مشتري باید عین را در زمان خيار حفظ کند. این شرط خيار به طور ضمنی متضمن چنین الزامی است. وقتی می گوید من حق داشته باشم هر وقت پول را پس دادم، باید عین را به من پس بدهی، به طور ضمنی به مشتري می گوید که تا وقتی که خيار موجود است، نمی تواند گوسفندها را بفروشد یا آنها را مصرف کند یا به نحوی از بین ببرد. وگرنه معنا ندارد که حق خيار از طرفی برای فروشنده محفوظ باشد و از طرف دیگر مشتري بتواند عین را منتقل کند یا مصرف کند. بنابراین، مسلک مرحوم حجت و مرحوم گلپایگانی که قائلند به این که اگر خيار چنین خياری باشد (خيار مشروط به رد ثمن یا بیع خياری) که مشتري و بايع چنین شرط کنند که بايع بگوید من گوسفندان را به تو می فروشم به شرطی که هر وقت پولت را پس دادم، گوسفندانم را به من پس بدهی. این نوع خيار، یک شرط ضمن عقدی در آن نهفته است یا بگویید متضمن یک الزامی است که ولو این الزام در زبان نمی آید و در عقد به آن تصریح نمی شود و آن الزام به عدم تصرف در عین، مادام که حق خيار برای بايع وجود دارد. این الزام به عدم تصرف در عین، ملکیت مالک فعلی را ناقص می کند و حق تصرف را در عین از او می گیرد. وقتی ملکیتش ناقص شد، بنابراین، باید قائل شویم که حول را از بعد از زمان انقضای خيار حساب کنیم، چون در زمان خيار، این ملکیت کامل نشده است.

اشکال معظم له بر مبنای دوم

در بحث های قبلی گفته بودیم که آیا تمکن از تصرف باید هم از نظر شرعی و هم از نظر تکوینی باشد یا تمکن از تصرف باید عرفی باشد. گفته بودیم که تمکن از تصرف باید عرفی باشد. وقتی مال ملک او شد، می تواند از شیر و پشم گوسفند استفاده کند. بايع شرط کرده که عین را از بین نبرد، خیلی خوب. حالا اگر این شرط را بپذیریم که خيار رد ثمن متضمن الزام به نگهداری عین است، اگر این را هم بپذیریم، این منافات با تمکن از تصرف عرفی ندارد. بنابراین، تمکن از تصرف عرفی دارد و در اختیار اوست، لذا مانع از تعلق وجوب زکات به مال نیست. بنابراین، ما باید حول را از همان زمان تحقق عقد به حساب آوریم، نه از زمان انقضای خيار. زیرا این حقی که برای صاحب خيار به وجود آمده، حق در عین نیست؛ بلکه حقی است که متعلق به عقد است؛ یعنی صاحب خيار حق دارد که عقد را به هم بزند، نه اینکه حق در خود ملک یا عین خارجی داشته باشد.

اینکه بگوییم خيار، معنایش تعلق حق به عین است، ظهور ادله خيار این اقتضا را ندارد. خيار یعنی حق فسخ عقد، ولو اینکه بیع خياری باشد یا بیع مشروط به رد ثمن باشد. حتی اگر بیع اینگونه باشد که خيار رد ثمنی باشد، معنای خيار یعنی حق فسخ عقد. به این معنا نیست که صاحب خيار حق در عین خارجی داشته باشد. بنابراین، حتی در صورت

خيار رد ثمن، وجهی برای اینکه بگوییم باید از بعد از زمان انقضای خيار احتساب حول کنیم، وجود ندارد. پس این قول به تفصیلی که مرحوم حجت و حاج آقا جمال گلپایگانی رحمته الله قائل به این شده‌اند که باید حول را از بعد از زمان انقضای خيار حساب کنیم، چون در اینجا چنین الزامی در عدم تصرف در عین وجود دارد. ما این قول را نمی‌پذیریم؛ چرا که این خيار موجب نمی‌شود که ملکیت مشتری بر عین ناقص شود، بلکه ملکیت تامه است. منتها این شرطی است که باید صبر کرد تا زمانی که حق خيار تمام نشده، بتواند عقد را فسخ کند. بنابراین، حتی اگر فروخت، کما اینکه می‌تواند بفروشد، حق خيارش کماکان باقی است و می‌تواند عقد را فسخ کند. اگر عین موجود بود، عین را پس می‌دهد و اگر عین نبود، مثلش را به او پس می‌دهد. این خيار رد ثمن به این معنا نیست که مشتری دیگر حق تصرف در عین خارجی را ندارد. اینکه فرمودند چنین حق خياری متضمن چنین شرطی است؛ شرط عدم بیع، شرط عدم هبه، شرط عدم تصرف انتقال، خیر، این چنین نیست. او می‌تواند عقد را فسخ کند. اگر عقد را فسخ کرد، اگر عین موجود بود، عین را پس می‌دهد. و اگر عین موجود نبود، می‌تواند مثلش را پس بدهد.

پرسشگر: ...

معظم له: بله، درست است. شرط که هست، منتها بحث بر این است که این شرط چه جور شرطی است. شرطی است که به عقد تعلق می‌گیرد، یعنی حقی ایجاد می‌کند در فسخ عقد، یا حقی برای ذوالخيار در عین خارجی ایجاد می‌کند که منع کند «من علیه الخيار» را از تصرف در عین خارجی.

حرف این است که چرا خيار باید چنین حقی ایجاد کند؟ به هر حال، ملک است؛ ملک غیرمشروط، همانطور که عقد، عقدی نیست که تملک را معلق کند. تملک معلق نشده است. تملک، مطلق است و به مجرد اینکه عقد انجام گرفت، ملک از ملک بایع به ملک مشتری منتقل می‌شود. و ملک مشتری ملک طلق است که می‌تواند همه تصرفات خودش را انجام دهد. این خياری که برای آن شخص بایع گذاشته شده، یعنی خيار رد ثمن، اگر خواست خيارش را اعمال کند، اعمال می‌کند و این خيار به عقد می‌خورد. عقد را فسخ می‌کند. اگر عقد را فسخ کرد، خب، اثری که بر اعمال خيار بار می‌شود این است که اگر عین موجود است در خارج، آن را پس بدهد و اگر عین موجود نیست، یا مثلش یا قیمت را به بایع پس می‌دهد. این خلاصه کلام در این فرعی است که مرحوم صاحب عروه مطرح می‌کنند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين